

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

نامه ای برای دو علیرضا!

آقایان عزیز، علیرضا نوری زاده وعلیرضا میبیدی! شما درست می گوئید؛ هیچ کشوری هنوز نظام سیاسی خود را «سکولار دموکرات» نخوانده است؛ اما هر کشور دموکراتی بصورتی بر سکولار بودن نظام خود تأکید داشته است. امریکا نظام خود را بر مبنای جدائی کلیسا (یا مذهب) از حکومت تعریف می کند و بی این «جدائی» دموکراسی را تحقق یافتنی نمی داند؛ فرانسه هم حکومت خود را «لائیک» می داند؛ و تنها در کشورهایی که برای دستیابی به دموکراسی دچار انقلاب یا جنگ داخلی نبوده اند است که صفت «دموکراتیک»، بصورتی بدیهی اما تلویحی، از سکولار بودن حکومت نیز حکایت دارد و در آنجا ضرورتی بر تأکید وجود نداشته است.

esmail@nooriala.com

این مقاله، با تمام دل، به آقای فرج سرکوهی تقدیم می شود.

زندگی در عصر ارتباطات موجب شده که آدمی با بسیاری دوست، و گاه همدم، باشد که هزاران کیلومتر از او دورند؛ دیگر آنها را فقط در تصویرهای دیجیتالی می تواند دید، نمی شود دست شان را در دست گرفت، چشم در چشم شان دوخت، کنار باغچه ای با آنها نشست و نان و پنیر و شراب خورد؛ اما آنها همچنان در زندگی تو هستند، با آنها خاطره داری، راه ها رفته ای، حرکات صورت شان را می فهمی، آن آدمی را که پشت ژست های جلوی دوربین شان هست می شناسی و گاه همچنان دوست شان می داری، گاه از دست شان عصبانی می شوی، گاه حرف شان را تصدیق می کنی، و گاه هم نظرشان را دوست نمی داری... براستی که اگر در عصر ارتباطات نبودیم، و در این فاصله های دور از هم زندگی می کردیم، همه مان برای هم مرده بودیم؛ مثل همان ها که در همین عصر ارتباطات هم، چون در این عصر زندگی معنوی ندارند، خبری از شان نیست و در بی خبری ما زندگی می کنند، درد می کشند، شادمانی می کنند و می میرند و تو یک روز می شنوی که فلانی دیگر نیست و با حیرت از خود می پرسی که مگر «هنوز» بود؟

اینگونه است که من این روزها دو دوست غایب از نظر و حاضر در نظر را در زندگی دارم؛ دوستانی که هیچ گاه، از همین راه دور، محبت خود را از من دریغ نکرده اند، یادم را زنده نگاه داشته و هر کجا که لازم بوده بلندگوها و دوربین هاشان را در اختیارم گذاشته اند تا هرچه را که دل تنگم می خواهد با مخاطبانی که نمی شناسم شان اما وجود دارند در میان بگذارم:- مثل اینکه در اطاقی تاریک برای حضاری که صدای سرفه ها و تکان خوردن هاشان خبر از حضورشان می دهد، اما نمی بینی شان، سخن بگوئی. پس اگر این مطلب را بری دو دوست قدیمم، آقایان علیرضا نوری زاده و علیرضا میبیدی، می نویسم، نخست برای آن است که بگویم محبت ها و لطف های جاری و تمام نشدنی شان را پاس می دارم و، سپس، نکاتی را با این دو دوست قدیمی، که سال ها است از دیدار مستمرشان محرومم، در میان بگذارم.

سخنم بر می گردد به برنامه ای به نام «پنجره ای رو به خانه پدری» که آقای دکتر علیرضا نوری زاده آن را از تلویزیونی به نام «ایران فردا» (چه اسم معنی داری!)، که اکنون از آن خود اوست، اجرا می کند و در آغاز این هفته، در جریان سفری که به لوس آنجلس داشته، آن برنامه را در خانه دوست

دیگرمان، علی لیمونادی، و با حضور علیرضا میبیدی، تهیه کرده است؛ برنامه ای که بخاطر حضور این سه نفر، یکی پشت دوربین و دو دیگر در برابر آن، در اطاق خانه لیمونادی، بیشتر حالت گپی دوستانه را داشت و از بسیاری از اطوارهای استودیویی خالی بود. (1)

این دو دست برنامه را با یادی از من آغاز کردند و نوری زاده بخصوص به سی برنامه ای که میبیدی اخیراً در گفتگو با من اجرا کرده بود اشاره داشت و ویژگی های آن را بر می شمرد که از این بابت خوشحالم، چرا که این دوست آن برنامه ها را، در راستای نور افکنی بر بخش هایی از تاریخ روشنفکری ما، مفید می داند (2).

اما در دقیقه 40 برنامه اخیر، علیرضا میبیدی، با اشاره به اینکه «چرا ما باید از اصطلاحاتی استفاده کنیم که ابهام آفرین و تفرقه افکن هستند؟»، از علیرضا نوری زاده پرسید که «آیا شما حکومتی را در دنیا سراغ دارید که خودش را سکولار دموکرات بداند؟» و نوری زاده هم، با پاسخ منفی خود، میدان فصاحت را بر میبیدی گشود تا این «نظر تقریباً کهنه شده» را پیش ببرد که خود «دموکراسی» مگر چه عیبی دارد که ما بیائیم صفت سکولار را به دم آن ببندیم و موجب شویم که مردم هراسناک دین خود شوند و آیت الله ها بگویند که سکولارها اگر بیایند عمامه ما را برخواهند داشت و الخ... من فکر می کنم که اگر دو تن از برجسته ترین برنامه سازان و مخبران و مفسران و نویسندگان و شاعران ما تا این حد از جنبه های اکنون تاریخی شده «صورت مسئله» ناآگاه، یا به آن بی اعتنا، باشند آنگاه چگونه می توان به مردمی دل خوش کرد که باید بوسیله این یاران دیرین من به جهان واقعیت های عریان امروز دیده بگشایند و از آنها بیاموزند که واقعیت «سکولاریسم»، بعنوان پادزهر اصلی و منحصر بفرد «حکومت مذهبی» و «اسلام سیاسی»، چیست و چرا لازم است که همواره به یاد داشته باشیم که «دموکراسی» اگر از گوهر سکولار خود تهی شود چیزی خواهد بود نظیر «جمهوری دموکراتیک خلق چین و کره» و یا «دموکراسی دینی» آقای محمد خاتمی.

و وقتی این سخنان را در کنار مطالبی از این دست می گذارم که:

«جناب نوری علاء... تعریف سکولار دموکراسی، بعنوان یک نظام، طبق "ویکی پدیا" و "بریتانیکا" و معادل اش را ارائه کنید. همین طور دانشگاه هایی را که مبحثی بنام سکولار دموکراسی را تدریس می کنند نام ببرید تا من به آنها رجوع کنم. در ضمن اولین باری که به عبارت سکولار دموکراسی برخوردید کی و کجا بود؟ تفاوت بین سکولار دموکراسی و لیبرال دموکراسی چیست؟ اگر می فرمایید لیبرال دموکراسی یکی از زیر مجموعه های سکولار دموکراسی است بفرمایید در کدامین دانشگاه ها و دانشنامه ها چنین ادعایی شده است تا من به آنها رجوع کنم؟» (3)

در می یابم که گویا من این همه سال با دیوار سخن گفته ام و این کافی نبوده است که به کرات به اینگونه پرسش ها پاسخ گفته ام و، مثلاً، در پاسخ به جملاتی به همین سیاق از آقای اکبر گنجی، حتی منابع مراجعه ای را هم ارائه کرده ام (4).

اما اینها هیچ کدام مهم نیست. در این جهان بی در و پیکر، یک حرف را باید هزار بار و از صد تریبون تکرار کنی تا دو سه نفری به تو گوش کرده و سخن ات را تأیید یا تکذیب کنند. اما مهم آن است که تک

تک ما چشم خود را باز کنیم و به سپهر سیاسی خودمان بنگریم و از خود بپرسیم که از کی و در کجا بود که «سکولاریسم» بعنوان تنها بدیل «حکومت ایدئولوژیک غیر دموکراتیک» مطرح شد و پا گرفت و شاخ و برگ یافت و جوانه زد و گل کرد و میوه داد؟

آقای دکتر نوری زاده، در بخشی از همین برنامه، خاطره ای را از آقای اکبر گنجی نقل می کند. می گوید: «روزی گنجی به دفتر من آمد و من او را به دفتر نشریه شرق الاوسط بردم و او در آنجا مورد استقبال کسانی قرار گرفت که خبرهای مرا از دوران اعتصاب غذای او در زندان خوانده بودند. گنجی آن روز و در آنجا حرف جالبی زد. هنوز بهار عربی راه نیفتاده بود. او گفت شما اگر الان در کشورهای مسلمان عرب انتخابات آزاد بگذارید مردم حتماً حکومت های مذهبی را انتخاب خواهند کرد. اما در ایران اگر چنین شود اکثریت مردم به حکومت سکولار رأی خواهند داد» (نقل آزادانه سخن ایشان).

دوست داشتم من هم در آن محفل خانه آقای لیمونادی می بودم و همانجا از نوری زاده می پرسیدم چگونه است که این واژه «مبهم و تفرقه افکن» اینگونه در کشور ما جا افتاده است که اکبر گنجی مخالف سکولاریسم هم اذعان می کند که ایران تنها کشوری با اکثریت مسلمان است که به استقرار حکومت سکولار رأی خواهد داد؟ این مردم چرا در مورد سکولاریسم دچار «ابهام»ی که آقای میبیدی می خواهد در آن تزریق کند نشده اند؟

بله، آقایان عزیز، علیرضا نوری زاده و علیرضا میبیدی! شما درست می گوئید؛ هیچ کشوری هنوز نظام سیاسی خود را «سکولار دموکرات» نخوانده است؛ اما هر کشور دموکراتی بصورتی بر سکولار بودن نظام خود تأکید داشته است. امریکا نظام خود را بر مبنای جدائی کلیسا (یا مذهب) از حکومت تعریف می کند و بی این «جدائی» دموکراسی را تحقق یافتنی نمی داند؛ فرانسه هم حکومت خود را «لائیک» می داند؛ و تنها در کشورهایی که برای دستیابی به دموکراسی دچار انقلاب یا جنگ داخلی نبوده اند است که صفت «دموکراتیک»، بصورتی بدیهی اما تلویحی، از سکولار بودن حکومت نیز حکایت دارد و در آنجا ضرورتی بر تأکید وجود نداشته است.

مسئله بیرون کشیدن «گوهر سکولار» از دل «دموکراسی»، و نشان دادن آن در کنار دموکراسی، و سکه زدن نام «سکولار دموکراسی»، تنها وقتی اهمیت حیاتی یافته است که «بنیادگرایی مذهبی»، که در واقع همان «تصرف حکومت بوسیله دینداران و دینکاران متعصب» است، در سطحی وسیع (مثلاً، در هندوستان و اسرائیل) مطرح شد و روشنفکران آزادیخواه اینگونه کشورها با این مسئله مواجه شدند که پس از اختراع «جمهوری های دموکراتیک خلقی»، که نام دیگر مفهوم خطرناک «دیکتاتوری پرولتاریا» بود و از طریق افزودن صفتی به دموکراسی آن را از ماهیت واقعی اش محروم می کرد، دنیا با ماجرای خطرناک تری به نام «بنیادگرایی مذهبی» روبرو است که می خواهد به قدرت و حکومت دست بیابد؛ یا با انقلاب (مثل مورد خمینی در ایران) و یا با انتخابات (مثل مورد مرسی در مصر)؛ و در این «روند» می کوشد تا از همهء ظواهر «دموکراسی» هم استفاده کند؛ از جمله اینکه خود را «جمهوری» بنامد، «رفراندوم» کند، و مصادر قدرت را ظاهراً «انتخابی و دوره مند» سازد. تا عاقبت هم سید محمد خاتمی نامی پیدا شود که اصطلاح «دموکراسی دینی» و «جامعه مدنی» را باب کند و جامعه را دچار توهم سازد و سپس مدتی

بگذرد تا معلوم شود که منظور او همان «جامعة النبی» (یا حکومت لابد «دموکراتیک» پیامبر در شهر مدینه) بوده است؛ و در پی آن هم اعلام کند که ما در ایران نه «دموکراسی غربی» می خواهیم و نه «سکولاریسم»! (5)

چرا؟ چون «دموکراسی غربی» در گوهر خود «سکولار» است و بنیادگرایان مذهبی و اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان همگی در صورتی با دموکراسی مشکلی ندارند که گوهر سکولار آن تبدیل شود به مبتنی شدن قانون اساسی و ساختارهای حکومتی بر «شرع مقدس» و «توضیح المسائل بنیادگرایان». در نتیجه، بنظر من، دوستان علیرضا نام من کلاً از این غافلند که آنچه بوسیله خمینیسم و طالبانیسم و القاعده و اخوان المسلمین و فدائیان اسلام (و البته دنباله‌های دیگر اسلامی - فکلی‌شان) مورد حمله قرار گرفته و برای از میان برداشتن اش این همه عملیات انتحاری و انفجار ساختمان‌ها و کوشش برای دستیابی به بمب اتم هم مورد استفاده قرار گرفته، تنها و تنها «سکولاریسم نهفته در دموکراسی» است. این دوستان توجه ندارند که دموکراسی، بدون تأکید قاطع بر گوهر سکولار آن، حکم همان «شیر بی یال و دل و اشکم» جناب مولوی را پیدا می‌کند که علیرضا میباید اینقدر دوست اش دارد.

بنظر من، علیرضاها گرامی من باید دست از «سَمَبَل کاری» بردارند و برای اینکه فلان آیت الله از سکولاریسم می‌ترسد، و فلان متعصب مذهبی نگران است که سکولاریسم بیاید و «نوامیس محجه» اش را در معرض تماشای نامحرمان بگذارد، نخواهند که ما «گوهر سکولار» دموکراسی را به بوتۀ بی اعتنائی و فراموشی بسپاریم و اصرار بورزیم که «از کلمات ابهام‌آفرین و تفرقه افکن خودداری شود». بنظر من، این دوستان دچار این غفلت شده‌اند که امروز شاید مبهم‌ترین واژه در زبان علوم سیاسی همین «دموکراسی» مورد علاقه آنها است که ابتدا کمونیست‌ها آن را «دموکراسی بورژوائی» خواندند و مال خودشان را «دموکراسی شورائی» نام نهادند و سپس «دموکراسی دینی» از راه رسید و ملت ما را تبدیل به خرگوش آزمایشگاه این عقب افتاده‌ترین تفکر بشری کرد. دوستان، شما بعنوان بلندگوداران جمع ما، بعنوان مفسران و آگاهی‌دهندگان سیاسی روزمره ما، اگر برآستی به «دموکراسی غربی» اعتقاد دارید نباید اینگونه حاصل زحمات اپوزیسیون سکولار دموکرات کشورمان را بی‌مقدار کنید.

شما چرا، بجای توضیح این واقعیات آشکار، مرتباً بر این طبل می‌کوبید که «مردم از اپوزیسیون خسته شده‌اند و حرف تازه می‌خواهند و مبارزان پیری که واژه‌های مبهم بکار می‌برند باید بازنشسته شوند و میدان را به جوانان بسپارند» (از سخنان شما دوستان در همان برنامه). شاید شما خود را در آینه نگاه نمی‌کنید و یادتان رفته که ما همه با هم پیر شده ایم و، مثلاً، علیرضا میباید از من مسن‌تر و علیرضا نوری زاده کمتر از من سال دیده است. چگونه است که شما خود را از تلویزیون داری و برنامه سازی و تفسیر خبر بازنشسته نمی‌کنید اما انتظار دارید سکولار دموکرات‌هایی که سنگر حقوق بشر و انسان‌مداری را تا همین پیرسالگی حفظ کرده‌اند بازنشسته شوند و جا را به جوانانی بپردازند که اگر عرضه و حرف تازه داشتند و به میدان می‌آمدند خود شما اولین کسانی بودید

که دست شان را می گرفتید و بلند و بزرگ شان می کردید؟ - چنانکه در مواردی چند چنین کرده اید و نتیجه اش هم پیدایش انواع نظریه های ضد سکولاریسم شده است که با نام «هویت ایرانی» و «رعایت آداب ایرانی» مستقیماً سکولاریسم را هدف گرفته اند.

دوستان، لحظه ای داستان «فازنه‌های 451» [درجه حرارتی که کاعذ در آن آتش می گیرد(6)] را به یاد آورید و یا اگر ندیده اید ببینید: در دوران پیش از اینترنت و ارتباطات ماهواره ای و دیجیتالی، حکومتی در کشوری بقدرت رسیده است که با «کتاب» مخالف است و هر کجا کتابی بیاید آن را می سوزاند و هر کس را که کتابی در «پستوی خانه نهان کرده باشد» به زندان می افکند. اما گریختگان از چنگال این «حکومت کتابسوز» در جنگلی گرد آمده اند و هر یک کتابی را به سینه می سپارند تا اگر وقت اش رسید آن را به نسل پس از خود منتقل کنند. اینگونه است که جنگل بزودی کتابخانه جاندار می شود و آدم های جنگل نشین خود هر یک کتابی. و بیاد آورید که این کتاب «ری برادبری» با بازگوئی داستان «ققنوس» پایان می گیرد؛ همان مرغ افسانه ای که در هنگام مرگ آتش می گیرد و، بقول نیما، «بادِ شدید می دمد و سوخته ست مرغ / خاکستر تن اش را اندوخته ست مرغ! / پس، جوجه هاش، از دلِ خاکسترش به در!»(7)

دوستان من! ما آن جنگل نشینانیم که از انقلاب مشروطه بجا مانده ایم. در آن روزگار حکومت و مذهب را مشروط به قانون اساسی کردیم اما، در عمل، در تحقق آرزوهای خود چندان موفق نشدیم؛ با این همه صد سال به پای آرمان هایش ایستادیم تا اینکه «حکومت گردباد»، که جز خس و خاشاک با خود توشه ای ندارد، از راه رسید و آنچه را رشته بودیم پنبه کرد. انقلاب سال 1357 همان «انقلاب مشروعه»ی شیخ فضل الله نوری بود که نام دیگرش جامعه النبی و دموکراسی دینی است؛ و آمد تا همه دست آوردهای زخم خورده از استبدادی را که از انقلاب مشروطه باقی مانده بود از میان بردارد و حکومت وحشت و جنون خود را با عنوان «دموکراسی دینی» بر ملت ما تحمیل کند. آنوقت، شما همه این واقعیت ها را فراموش کرده و می خواهید ثابت کنید که هیچ کشوری خود را «سکولار دموکرات» نمی خواند؟ و ایرادات به آن است که واژه «سکولار» آیت الله ها را می ترساند؟ خوب بترسانند! هر آیت الهی که در قدرت نشسته و «تعزیز» می کند و قتل عام اش روی هیتلر را سفید کرده باید از سکولاریسمی که در گوهر دموکراسی است بترسد. شما فکر نکنید که با تخفیف ترس او به ملت خود خدمت کرده اید.

از من، دوست دیرین شما، به شما نصیحت: اگر هنوز رمقی در شما بجا مانده، اگر هنوز میکروفن و بلندگوئی دارید، اگر خودتان را از بازنشستگی معاف کرده اید یا بازنشستگی ناپذیر شده اید، لااقل از باقی مانده عمر خود این استفاده نیکو را بکنید که ملت تان - که، به گفته اکبر گنجی، ثابت شده از شما جلوترند - معنای واقعی «سکولاریسم» را بهتر و بیشتر دریابند و بدانند که رودخانه دموکراسی فقط از این بستر می گذرد تا به دریای آزادی برسد.

باور کنید که این نکته را خود آیت الله ها بهتر از شما دریافته اند والا اینگونه، همچون جن در برابر بسم الله، از این واژه / مفهوم نمی گریختند.

باور کنید که ملت شادمان و مرفه، و «ایران فردا»ی آزاد و آباد، بدون سکولار دموکراسی تحقق ناپذیر است.

و باور کنید که اگر این نکتهء کوچک را چراغ راه خود نکنید ضرر کارتان بیشتر از منفعت حضور رسانه ای شما خواهد بود.

از من، رفیق قدیمی شما، گفتن بود!

1. <http://iranefardalive.com/Archive/7966>
2. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Interviews-1392.htm>
3. <http://isdmovement.com/2014/06/060414/060414.Reactions-to-Noorials-on-Constitutional-Rev.htm>
4. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2012/092812.EN-PU-Why-Secular-Democracy.htm>
5. <http://www.youtube.com/watch?v=1A-RA2tEnXA>
- 6a. http://en.wikipedia.org/wiki/Fahrenheit_451
- 6b. <http://www.youtube.com/watch?v=M9n98SXNGI8>
7. http://nima-yooshij.blogspot.com/2006/05/blog-post_13.html

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialsWorks.htm>